



ادبیات سیاسی کی خواهد مرد؟

حسین بکایی

صاحب قلمی را که از او انتقاد کرده بود، خونین کرد.

تا چند سال پیش از آن روز، یعنی قبل از روز تاریخی امضای فرمان مشروطیت توسط

شاید بتوان سرآغاز رابطه جدید اهل قلم با

ارباب سیاست را روزی دانست که سردار سپه، در ساختمان وزارت جنگ، با پاشنه پوتین، دهان

مظفرالدین شاه قاجار، قلم نیز مثل فن و هنر و دیگر امور، پشت دیوارهای بلند ارگ حکومتی، انحصاری بود و اهل قلم، چون ارباب سیاست و برخی ارباب دین و شریعت، صاحب لقب و مواجب و صله سلطانی بودند. اما بعد از جاری شدن قانون مشروطیت و با گرم شدن بازار روزنامه و مجله، کسانی بی‌لقب اما هنرمند و مردم‌دوست رخ نمودند و در فضای آزاد دوران احمدشاهی، نه برای خوشامد شاه و عمده دربار که برای مردم نوشتند و شروند و چاپ کردند. این رویکرد جدید و این خرق عادت که پدر شعر فارسی در دربار سامانیان بنیان گذاشته بود، البته به مذاق دیکتاتور برآمده از دل کودتای ۱۲۹۹ که با هدف اجرای قرارداد ۱۹۱۹، به طرف غصب تخت سلطنتی یورش می‌برد، خوش ننشست و کار مقابله با اهل قلم و شکستن قلم‌های مخالف آغاز شد.

در دوران حکومت بیست ساله پهلوی اول، کار مخالفت با فعالیت قلم، با تهدید و ارعاب و حیل و حتی ترور و سرنگ هوا رونق گرفت و نام شهیدان اهل قلم، به فهرست جمع شهیدان راه ملت اضافه شد.

با آغاز دیکتاتوری پهلوی، دو نظریه در بین اهل قلم رواج پیدا کرد. نظریه اول معتقد بود که ارباب سیاست دشمن است و همکاری با دولت، ضد ارزش و همکار دولت خائن. نظریه دوم تبلیغ می‌کرد که کار ادب و هنر، ربطی با سیاست ندارد و اهل قلم باید از هر فرصتی برای نوشتن و چاپ کردن بهره ببرد. این دو نظریه در مدت نزدیک به شش دهه، بر جامعه فرهنگی ایران حاکم شد و بهره‌ها و تجربه‌های فراوانی به بار آورد.

ادبیات کودک و نوجوان، به شکل جدید و به صورت متمرکز و سازمان یافته، از سال‌های میانی دهه پنجم از آن شش دهه دیکتاتوری پدیدار شد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و مجلات پیک، در سال‌های میانی دهه چهل تأسیس شد و از

همان روزهای نخست، رنگ و بوی سیاسی گرفت. کانون به طور مستقیم، وابسته به دربار و دفتر ملکه بود و نشریات پیک وابسته به مؤسسه آمریکایی فرانکلین و سپس وزارت آموزش و پرورش دولت شاهنشاهی. از دیگر سو، بسیاری از هنرمندان شاغل در این موسسه‌ها، افرادی با گرایش‌های سیاسی چپ مخالف رژیم و حتی با سابقه زندان بودند که به دلایل مشخص و نامشخص، با این سازمان‌ها همکاری می‌کردند. برای نمونه صمد بهرنگی، نویسنده کودک و نوجوان پذیرفته شده در جمع روشن‌فکران تهران‌نشین مخالف رژیم و معروف به فیل ارس بود، کتاب ماهی سیاه کوچولو را که مشهور به چپ‌گرایی بود، در کانون به چاپ رساند و با مدیر وقت کانون، مکاتبات صمیمانه داشت. و نیز یک شاعر چپ‌گرای زندانی، پس از آزاد شدن، در سازمان پیک استخدام شد و حقوق یک ماه خود را پیش‌پیش دریافت کرد.

از این که دلیل این رفتارها، با توجه به حاکمیت نظریه عدم همکاری با دولت و رژیم در بین روشن‌فکران اهل قلم، چه بود، تحلیل‌های متفاوتی می‌توان ارائه کرد. گروهی با اشاره به چپ‌گرایی ملکه، تمایل به درصدی از تغییرات سوسیالیستی را در دل نظام دیکتاتوری پهلوی دوم، نشانه می‌گیرند و ایجاد فضا برای فعالیت مخالفان چپ‌گرای نشان‌دار و با سابقه زندان را بخشی از آن تمایل می‌دانند. گروه دیگر، داشتن نگاهی متفاوت به ادبیات کودک و نوجوان و اعتقاد به جدایی سیاست از ادبیات کودک و نوجوان را از این فعالیت‌ها نتیجه می‌گیرند و سعی می‌کنند با این کار، جدی گرفته نشدن کتاب کودک و نوجوان در عرصه سیاسی و فرهنگی آن زمان را تحت‌الشعاع قرار دهند. گروه سوم هم عملکرد مستقل و صادقانه مدیران وقت سازمان‌های دولتی آن سال‌ها را دلیل می‌آورند و ظهور یک نگاه علمی به

ادبیات کودک و نوجوان را در این حرکت می‌بینند و... این که کدام یک از این نظریه‌ها درست است، بحث این نوشتار نیست؛ چرا که واقعه عظیم انقلاب سال ۵۷، مجموعه این نظریات را دچار تغییری اساسی کرد.

وقتی انقلاب سال ۵۷ شکل گرفت و به نتیجه رسید، آن دو نظریه همکاری یا عدم همکاری با دولت، در مرحله نخست به چالشی سخت فراخوانده شد. رویای آرمانی اهل قلم این بود که با برچیده شدن نظام سلطنتی، قلم نه تنها از فشار نظارت رها خواهد شد، بلکه صاحب قلم مجاز به نوشتن هر نوع نوشته خواهد گردید و طبعاً اهل قلم در خیال هم نمی‌دید که از دل جوشش عظیم مردم، دولتی برآید که خواسته‌های او را ارج نگذارد و جایگاه رفیع او را احترام نکند. اما نظام سیاسی برآمده از دل انقلاب سال ۵۷، نظامی مقید و سخت‌گیر بود. این نظام، نه تنها تغییرات سیاسی، بلکه تغییرات اقتصادی، اجتماعی و انسانی را هدف خود قرار داده بود و به دنبال تحقیق و تفحص در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی نهادها و سازمان‌ها و افراد بود و خواست به شکل آرمانی، نه تنها ظاهر، بلکه باطن احاد کشور را عوض کند.

از همان سال‌های نخست، روشن‌فکران سنتی و اهل قلم مخالف نظام سلطنتی، متوجه این نگاه مقید و سخت‌گیرانه نظام جدید شدند و با قهرکردن یا انتقادهای تند و تیز، در مقام مقابله با آن برآمدند. اما شرایط سال‌های نخست انقلاب و آن احساسات صادق و پرشور و پرهیجان، نه امکانی برای شنیده شدن صدای آنان فراهم می‌آورد، و نه اجازه انتقاد را می‌داد. به ویژه آن که زبان آن روشن‌فکران، با زبان مردم انقلابی تفاوتی اساسی داشت و امکان مفاهمه برقرار نبود. این بود که نظریه عدم همکاری با دولت، نه تنها در دل انقلاب سال ۵۷ حل نشد، بلکه نیرویی بیشتر گرفت و

شکاف بین قلم و دولت در آن بخش عمیق‌تر شد. اما نظام برآمده از دل انقلاب ۵۷، نظامی بود که اعتماد به نفس فراوانی داشت و با هدف خراب کردن تمام بنیادهای قبلی و انداختن طرحی نو، قدرت را به دست گرفته بود؛ طرحی که در آن برای تمام جنبه‌های زندگی انسانی، چه در عرصه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و چه در عرصه خانوادگی و فردی برنامه‌هایی داشت و خود را بسیار قدرتمندتر از آن می‌دید که از طرف تعداد انگشت‌شمارای صاحب قلم، تحدید و تهدید شود. لذا با قدرت تن به نظریه عدم همکاری با دولت می‌داد و آن را افتخاری برای خود می‌دانست.

از طرف دیگر، چنین نظامی که به دنبال تغییرات بنیادین در تمامی جنبه‌ها بود، خود را به انجام کارهای فرهنگی نیازمند می‌دید و مجبور به جذب و تربیت نیروهای خالص و معتقدی بود که با اهداف نظام همسو و همراه باشند. در سال‌های نخست بعد از انقلاب، سازمان‌هایی مثل کانون پرورش فکری، کیهان بچه‌ها و حوزه هنری، وظیفه جذب و تربیت نیروهای فرهنگی لازم برای تولید کالاهای فرهنگی منطبق با اهداف نظام را بر عهده گرفتند. در مقابل، وزارتخانه‌هایی مثل وزارت ارشاد و آموزش و پرورش، وظیفه مقابله و طرد صاحب قلمان باقی‌مانده از دوران پهلوی را بر دوش کشیدند. در سال‌های دهه شصت، جوانان خوش ذوق و هنرمند برآمده از دل انقلاب سال ۵۷ که به طور کامل به انقلاب و دولت برآمده از انقلاب معتقد بودند، جذب این مراکز شدند و کار آموزش نسل جدید نویسندگان و هنرمندان و تولید کالاهای فرهنگی را آغاز کردند.

این پرسش که آیا ادبیات کودک و نوجوان، از همان روزهای نخست، هدف فعالان فرهنگی در سازمان‌های دولتی بود یا شرایط آنان را به این سمت هدایت کرد، بحثی دیگر است. اما امروز می‌توان گفت که مجموعه آن فعالیت‌ها، در حوزه

کتاب و ادبیات کودک، در مقایسه با کتاب و ادبیات بزرگسال، ثمر بیشتری داده است.

امروز بسیاری از کسانی که سال‌های دههٔ شصت را سال‌های طلایی ادبیات کودک و نوجوان می‌خوانند و از خدمات تاریخی این سال‌ها به این حوزهٔ ادبی سخن می‌گویند، البته این گفته پر بی‌راه نیست؛ چرا که بررسی آن دوره نشان می‌دهد که در آن سال‌ها این ادبیات کودک و نوجوان بود که امکانات رشد در تمام زمینه‌ها را داشت. سازمان‌های دولتی قدرتمند، چون کانون، موسسهٔ پیک - تغییر نام داده به رشد - حوزهٔ هنری، دانش‌آموزان و مردم همراه با انقلاب که هنوز مرهٔ همدلی سال‌های نخستین انقلاب را زیر دندان داشتند، همه و همه فضایی ایجاد کردند که در آن فضا کتاب و نشریهٔ کودک و نوجوان، بی‌نیاز از بخش خصوصی لاغر و وفادار مانده به سنت روشن‌فکری، می‌توانست با سرعت زیاد رشد کند. در این فضا سوژه‌های تازه که انقلاب و جنگ تحمیلی در اختیار صاحب قلمان گذاشته بود، میدانی برای نوشتن و تجربه کردن گشود و کتاب کودک و نوجوان، کتاب پُر فروش و نویسندهٔ صاحب نام شدن در این عرصه، امکانی آماده و سهل‌الوصول می‌نمود. از طرف دیگر، همان بخش خصوصی ضعیف که در سال‌های پیش از انقلاب نتوانسته بود سهم به‌سزایی از بازار کتاب کودک و نوجوان را از آن خود کند، هنوز به این نتیجه نرسیده بود که این بخش از حوزهٔ فرهنگ، بخش مهمی است و باید از آن مطالبهٔ سهم کرد.

پس از انقلاب سال ۵۷ و در سال‌های دههٔ شصت، آن دو نظریهٔ همکاری با دولت یا عدم همکاری با دولت، آن چنان از هم فاصله گرفته بودند که دیگر امکان نزدیکی و وفاق بین آن‌ها غیرممکن به نظر می‌رسید. پیروان نظریهٔ عدم همکاری با دولت، در انزوا و سکوت و قهر مطلق فرو رفته بودند و بردن نام شاعر یا نویسندهٔ

مخالف با دولت، به معنی عبور از خط قرمز بود. نظام با ایجاد موانع در پیش پای آنان و ممنوع کردن کتاب‌های‌شان، عملاً دایره را برای آنان بسیار تنگ گرفته بود و جوانان پرشور و انقلابی و مومن برآمده از متن جامعه، همراه با دولت، بر این امر نه تنها صحنه می‌گذاشتند که حتی در خلوت هم حاضر نمی‌شدند نام آنان را ببرند.

پایان جنگ تحمیلی و پذیرش قطعنامهٔ ۵۹۸، چنان شوکی بر جامعه وارد آورد که باعث بروز نظریهٔ جمهوری دوم شد. در جمهوری دوم، به موازات انشقاق بین ایدئولوژیست‌های سیاسی، دو نظریه بین نویسندگان همراه با دولت که اغلب نویسندهٔ کودک و نوجوان بودند، شکل گرفت. نظریهٔ نخست معتقد به حفظ محافظه‌کارانه و بی‌تغییر نگاه سال‌های ۵۷ تا شصت و سال‌های نخست دههٔ شصت بود. دیدگاه دیگر، به تغییر محدود و بازنگری مجدد در پیش فرض‌ها اعتقاد داشت. هر دوی این گروه‌ها در عمل به اصول نخستین پای‌بند بودند و هم چنان به پای فشاری بر اصول بنیادین اصرار داشتند و فقط در جزئیات و بازنگری در قرائت‌های به ظاهر متقن از سعادت و خوشبختی و گناه و صواب با هم تفاوت می‌کردند. حاصل این اختلاف، بروز شکافی جدید در بین این گروه منسجم و به ظاهر آهنین بود. گروه نخست که هم چنان به ارزش‌های صلب و جامد شده در تنور سال‌های پر تنش پای‌بند مانده بود، کنترل سازمان‌های دولتی چون کانون، انتشارات رشد و مدرسه، آموزش و پرورش و حوزهٔ هنری را حفظ کرد و گروه دیگر با استفاده از فضای ایجاد شده به وسیلهٔ سیاستمداران تازه چهره نمودهٔ مدرنیسم‌طلب، سازمانی دیگر برای خود تاسیس کرد و در آن پایگاه به حیات خود ادامه داد.

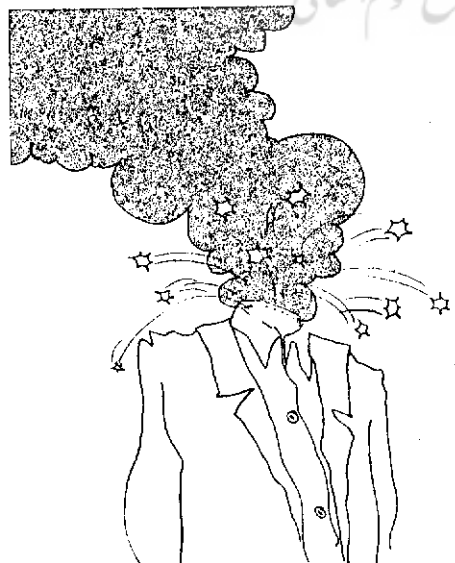
در سال‌های آغازین دههٔ هفتاد، گروه سوم هم شکل گرفت. این گروه در اصول اولیه شک کرد و از

خود پرسید. چرا باید پیش‌کسوتان اهل قلم، این چنین مورد طعن و بی‌مهری قرار بگیرند؟ این گروه که به لحاظ سنی، جوان‌تر و به لحاظ اعتقاد و رفتار متفاوت بود، اولین تابوها را شکست و نخستین ارتباطها را برقرار کرد. این جوانان که عموماً در حوزه هنری جمع شده بودند، سراغ آن به «انزوا رفتگان» رفتند و با احترامی که برای همه تعجب‌برانگیز بود، پای صحبت و درد دل روشن‌فکران سنتی معتقد به عدم همکاری با حکومت نشستند. این که آن پیران، با این جوانان چه کردند و این دوستان و معلمان دیروز که در سازمان‌های دولتی جمع شده بودند، وقتی خبر این ملاقات‌ها را شنیدند، با جوانان سرکش و طاغی چه رفتاری پیش گرفتند، خود بحث دیگری است. اما این جوانان، پس از چند سال قبول زحمت و مرارت، مجبور شدند یا بین آن دو گروه قدرتمند همکار با دولت قرار بگیرند و ادعای استقلال سر بدهند و یا از این حوزه رخت برکشند و به وادی دیگر بروند. از سال‌های پایانی جنگ تحمیلی، کم‌کم سیاست‌های نظارتی وزارت ارشاد که زمانی فقط به سمت غیرخودی‌ها نشانان رفته بود، چهره واقعی نظارت همه جانبه خود را نشان داد و هر کسی که از جمع خودی کمی فاصله می‌گرفت، خود

در این دهه، کم شدن مخاطب، پایین بودن نرخ مطالعه، استقبال از کتاب‌های ترجمه و... موضوع بحث سیمینارهای و میزگردها گردید. البته ناگفته

را با آن نظارت‌ها روبه‌رو دید. این قانون نانوشته خودی و غیرخودی و آن قانون مصوب شورای انقلاب فرهنگی که مورد استناد وزارت ارشاد بود و هست، در عمل هر روز قدرت دافعه خود را بیشتر آشکار و زبان‌های شکایت‌گر را بیشتر به‌روی خود دراز کرد. سال‌های نخست دهه هفتاد، سال‌های رونق گرفتن موسسه‌های انتشاراتی خصوصی در حوزه کتاب کودک و نوجوان بود. این موسسه‌ها که اغلب با رعایت جنبه‌های کامل بهداشتی عمل می‌کردند، هر روز بیشتر از روز پیش، خود را به قبول حمایت‌های دولتی ناچار می‌دیدند. بی‌ثباتی اقتصادی، سنتی بودن بازار نشر، شبکه‌های مافیایی توزیع کتاب و مهم‌تر از همه نظارت همه جانبه دولت بر کتاب، عملاً امکان رشد و توسعه بخش خصوصی را از بین می‌برد. به ویژه آن که دستگاه‌های وابسته به دولت نیز که خود به صورت موسسه‌های انتشاراتی قدرتمند عمل می‌کردند، در بازار رقابت، امکان فعالیت را محدود می‌ساختند. نتیجه مجموعه این عملکردها وابستگی بیشتر کتاب کودک و نوجوان به دولت می‌شد.

از سال‌های پایانی جنگ تحمیلی، کم‌کم سیاست‌های نظارتی وزارت ارشاد که زمانی فقط به سمت غیرخودی‌ها نشانان رفته بود، چهره واقعی نظارت همه جانبه خود را نشان داد و هر کسی که از جمع خودی کمی فاصله می‌گرفت، خود



● سال‌های نخست بعد از انقلاب، سازمان‌هایی مثل کانون پرورش فکری، کیهان بچه‌ها و حوزه هنری، وظیفه جذب و تربیت نیروهای فرهنگی لازم برای تولید کالاهای فرهنگی منطبق با اهداف نظام را بر عهده گرفتند.

نماند که این سیمناها و میزگردها هنوز راهی پیش روی کتاب کودک و نوجوان باز نکرده است.

۲

امروز پرستی که پیش روی کارشناسان و تولیدکنندگان کتاب کودک و نوجوان قرار دارد، این است که «چرا با وجود آماده شدن شرایط، کتاب کودک و نوجوان نمی‌تواند از بند نظارت‌های پیدا و ناپیدا رها شود؟»

در جست‌وجوی پاسخ این پرسش، باید از دو جهت به مسئله نزدیک شد. نخست باید به زیرساخت‌های فکری و اعتقادی رویکردهای مختلف پرداخت و سپس باید نظام اقتصادی و حقوقی مجموعه دستگاه فعال در حوزه کتاب کودک و نوجوان را بررسی کرد.

ناگفته پیداست که بررسی گسترده و عمیق زیرساخت‌های فکری جریان‌های قابل تشخیص و مهم ادبیات کودک و نوجوان، در این فرصت کم ممکن نیست. اما برای ادامه بحث ما با مقابل هم قرار دادن دو رویکرد سنتی و مدرن، سعی در بیان مقصود می‌کنیم.

الف - در رویکرد سنتی، کودک و نوجوان، بزرگسالانی در قطع کوچک فرض می‌شوند که باید برای آینده‌ای از پیش تعیین شده و پیمودن راه‌های مشخص سعادت و خوشبختی و کامیابی تربیت شوند. در این رویکرد، حقوق طبیعی مثل پرسیدن، شک کردن، اشتیاق کردن، انتخاب کردن و راهی متفاوت رفتن مردود و مذموم است و کودک و نوجوان باید با مصرف پاکس‌های آماده تربیت و آموزش که به طور کاملاً استرلیزه و پاستوریزه از طرف دولت، مدرسه و خانواده حاضر می‌شود، هر چه زودتر به عمل و رفتاری برسند که مورد علاقه و خواست بزرگترهاست. در این رویکرد، اگر کودک شش ساله‌ای معادلات سخت ریاضی را حل کند، نمازش را مرتب بخواند، پوشش مورد نظر

بزرگسالان را داشته باشد، در حیاط مهد کودک بدوید و در مهمانی‌ها توی حرف بزرگ‌ترها نرود و هر موقع مصاحبه‌گر رادیو و تلویزیون از او پرسید، «در این روز سرد زمستانی چرا به خیابان آمدی»، بگوید که آمریکا دشمن ماست، کودکی ایده‌آل محسوب می‌شود!

اما در رویکرد مدرن، کودک و نوجوان انسان‌هایی با ویژگی‌های خاص و تعاریف متفاوت و حقوق طبیعی مشخص فرض می‌شوند. در این رویکرد، وظیفه بزرگسالان فراهم آوردن امکانات، پرسیدن، فکر کردن، انتخاب کردن و کشف کردن است. هم چنین ساختن دنیایی شاد، صلح‌آمیز، عاری از ترس و دلهره و وحشت، برای کودکان و نوجوانان است. در رویکرد مدرن، اصلاً نباید از کودک خواست که ادای کسی را درآورد. نباید او را به رفتاری واداشت که مزاحم فعالیت‌های اوست و بزرگسالان بیش از آن که نگران بدوید کردن در حیاط مدرسه و مهد کودک باشند، باید نگران نسدویدن، سؤال نکردن، شاد نبودن، شجاعت نداشتن و... او باشند.

در رویکرد نخست، کتاب کودک و نوجوان، در اصل همان پاکس‌های بهداشتی و آماده‌ای است که مخاطب باید آن‌ها را مصرف کند، اما در رویکرد دوم، کتاب کودک و نوجوان، در اصل امکانی است که کودک و نوجوان با استفاده از آن بهتر می‌اندیشد، بهتر می‌شناسد و بهتر انتخاب می‌کند. برای مثال در رویکرد سنتی، اگر ناسزا نگفتن در هنگام خشم ارزش باشد، در رویکرد مدرن، شناختن خشم، کنترل عقلانی آن و استفاده از آن به نفع خود با نظارت وجدان، ارزش است. این دو رویکرد در کتاب کودک و نوجوان، به این شکل خود را نمایش می‌دهند:

۱- حرف بد نزن... خدا بدش می‌آید... دهنش کثیف می‌شه... بی‌تربیت می‌شی... می‌گن پدر و مادرش ادبش نکردن...

۲- کی اول فحش داد؟... چرا دوستت به تو فحش

داد؟... تو چرا کاری کردی که او بهت فحش بده؟... فکر نمی‌کنی اون حق داشت؟... تو نباید او را به کاری که دوست نداشت، وادار می‌کردی... تو نباید به اموال شخصی او دست می‌زدی؟... اگر معذرت می‌خواستی، مشکل حل نمی‌شد؟...

ب - رفتار دو رویکرد مدرن و سنتی در برابر یافته‌های علمی متفاوت است. برای مثال، یافته‌های علم روان‌شناسی در رویکرد سنتی عملاً نمی‌تواند مورد قبول قرار بگیرد. به همین دلیل است که پیروان رویکرد سنتی، در عمل فقط شعار استفاده از یافته‌های روان‌شناسی را می‌دهند و هرگز نمی‌توانند و نمی‌خواهند از آن یافته‌ها بهره‌های کاملی ببرند. براساس یافته‌های روان‌شناسی، انسان در دوران کودکی و نوجوانی، در چند مرحله و در چند جهت رشد می‌کند. برای مثال، عضلات چشم انسان تا هشت، نه سالگی کامل نمی‌شود و کودک هشت، نه ساله در عمل نمی‌تواند ریزه‌کاری‌های یک تصویر مینیاتور یا فرش یا عکس را تشخیص بدهد. خط کتاب‌های ابتدایی به این دلیل درشت انتخاب می‌شود. و نیز از جنبه رشد عاطفی، انسان تا دوره نوجوانی عملاً حس همونوع دوستی ندارد. و از جنبه رشد فکری، انسان تا رسیدن به ستین یازده و دوازده سالگی، قدرت انتزاع پیدا نمی‌کند و... این یافته‌های روان‌شناسی در عمل، مزاحم برنامه‌های رویکرد سنتی است. برای نمونه، به ما اجازه نمی‌دهد که متون مقدس را با حاشیه و تذهیب چاپ کنیم و یا به کودک هشت ساله القا کنیم که باید فکر یتیمان و افتادگان باشد و یا به یک کودک ده ساله بفهمانیم که دشمن کیست و دوست کدام است و...

عبور از نگاه‌های سنتی به انسان و استفاده از یافته‌های علمی، در عمل با آفت ظاهر بینی و ساده‌انگاری مواجه می‌شود. یافته‌های علمی، کودک و نوجوان را نه موجودات ناتوان و کم ظرفیت، بلکه انسان‌هایی متفاوت با زبانی متفاوت معرفی

می‌کند. آن‌ها هنر و مفاهیم بزرگسالی را به شکلی متفاوت می‌فهمند و به برقراری نوعی دیگر از گفت‌وگو نیاز دارند. به همین دلیل، کسانی که از یافته‌های علمی بهره می‌گیرند، خود را مجبور می‌بینند که آن حرف‌های عمیق و آن نقش و نگارهای زیبا را به شکلی متفاوت در اختیار کودک و نوجوان قرار بدهند.

براساس رویکرد سنتی، انسان‌های زنده یک جامعه به چند دسته تقسیم می‌شوند. اول انسان‌های خداگونه هستند. این انسان‌ها ویژه و انتخاب شده از طرف خدایند و تاثیر آن‌ها سدهای زمان و مکان و زبان و جنسیت و سن و... را می‌شکند. دوم انسان‌های مافوق انسان هستند. این انسان‌ها از طرف خدا انتخاب نمی‌شوند، اما می‌توانند به قدرت‌هایی دست پیدا کنند که دیگر انسان‌ها فاقد آنند. سوم انسان‌های فرا انسان هستند. این انسان‌ها هر چند به ظاهر مثل همه انسان‌هایند، بهره‌ای از میراث انسان‌های مافوق انسان برده‌اند و به همین دلیل، قابل عزت و احترامند. در مقام چهارم انسان‌های معمولی و در مرتبه پنجم انسان‌های فروانسان قرار دارند.

در رویکرد سنتی، انسان‌های خداگونه، انسان‌هایی هستند ویژه که با شرایط خاص به دنیا می‌آیند، رشد می‌کنند، برگزیده می‌شوند، عمل می‌کنند و... زرتشت پیامبر، نه حاصل مجامعت یک جفت مرد و زن، بلکه حاصل بار گرفتن مادر زرتشت از شیرۀ یک گیاه مقدس است و نیز «هرکول»، حاصل مجامعت خدای خدایان، زئوس با یک انسان معمولی است. فراانسان‌ها قهرمانانی هستند که با فاصله کمی از انسان‌های خداگونه و با فاصله بسیاری از انسان‌های معمولی قرار می‌گیرند. بسیاری از صفات این انسان‌ها، مشابه انسان‌های خدای گونه است و هر حرف و سخن و حرکت‌شان، نماد و نشانه و الگو و راهنمایی برای بشر است. فلان قدیس مسیحی یا یهودی یا بودایی

است و راه رفتن روی آب و طی الأرض کردن، جزء دغدغه‌های فکری بشر نیست.

از آن طرف، در طول چند ده سال اخیر، دیگر شرایط برای برپا خواستن قهرمانان و شکل گرفتن اسطوره‌های جدید هم نامساعد شده است و اغلب مردم جهان کمتر به داشتن چگوارا و لنین و گاندی علاقه‌ای نشان می‌دهند.

● شکل حقوقی دستگاه تولید کتاب کودک و نوجوان نیز شرایطی غیر از شکل اقتصادی و اجرایی آن ندارد. در این جا هم در یک رأس، انتشاراتی‌های دولتی قرار دارند که به لحاظ اداری، از قانون استخدام کشوری و به لحاظ سیاست‌گذاری، از قانون شرکت‌های خصوصی پیروی می‌کنند.

و دست آخر، حتی‌زمان «ابن‌سینا» شدن و چون ارسطو و افلاطون، قله‌های علم و دانش را فتح کردن هم سر آمده و با بالا رفتن دانش بشری و ایجاد ارتباط‌های متعدد، عملاً فضا برای نام‌آوری و ماندگاری در این عرصه‌ها هم تنگ‌تر گردیده است. به همین دلیل، در رویکرد جدید، زیربنای ارزش بر شهروندی استوار شده است. شهروندی هم به معنی خالص، یعنی برابری و مساوات در تمامی زمینه‌ها و جنبه‌ها، این است که در رویکرد جدید، یک عنصر مطلوب جامعه، نه یک قدیس یا یک قهرمان یا یک دانشمند، بلکه یک شهروند به‌هنگار است. در رویکرد جدید، هدف تمامی فعالیت‌های اجتماع، ایجاد محیط مناسب برای خوشبختی و

که بر نظم و مقررات جهان حاکم می‌شود و می‌تواند از زمین بلند شود. یا روی آب راه برود و ماه‌ها غذا نخورد یا آن صوفی مسلمان که هر شب در چاهی یک قرآن ختم می‌کند، فرانسوایی است که دست یازیدن به او کار هر کسی نیست. فوق‌انسان‌ها در درجه‌ای بالاتر از انسان معمولی هستند. اینان نیز بهره‌ای از میراث فرانسوایی‌ها می‌برند و عمل و رفتارشان نمونه و الگوست. اینان قهرمانانند: گاندی، چگوارا، لنین، افلاطون، یوعلی، پاپ و... انسان معمولی همین انسان‌هایی هستند که چون بهایم، می‌آیند و می‌خورند و زاد و ولد می‌کنند و می‌میرند و همیشه تعدادشان فراوان است. فرانسوایی‌ها انسان‌هایی ناقص، چه از نظر عقلی و چه از نظر جسمی هستند و تعدادشان نسبت به انسان‌های معمولی کمتر است. در این تقسیم‌بندی هرمی، انسان به ماهو انسان، چیزی بی‌ارزش و بی‌مقدار است؛ مگر آن که تحولی در او ایجاد شود و او ارزشمند کند. و این ارزش‌ها فقط وقتی حاصل می‌شود که هر انسان خود را به صورت کشتزاری آماده نشستن بذر ارزش کرده باشد و به امید به بار نشستن آن بذر و رشد و نمو آن در مزرعة جان و تنش، هر روز مقدار معتنا بهی رنج و سختی و فشار روحی و جسمی را بر خود هموار کند.

در این رویکرد، کودک که زمینی سنگلاخی و مزرعه‌ای بایر و وحشی است، باید به دست بزرگسالان کاردان، آماده دریافت آن بذر گردد و صدا البته، کندن سنگ از زمین، کاری درآور و سخت است. از این جا جامعه طبقاتی - چه براساس خون و چه براساس دانش و ثروت، یا زهد و تقوا - شکل می‌گیرد و...

امروز از یک طرف، سال‌ها از ظهور آخرین فرستاده‌خدا و وضع‌کننده دین حضرت محمد(ص) - گذشته و خدا حق و سخن را بر بندگان تمام کرده است و از طرف دیگر، در طول چند صد سال اخیر، دیگر قدیس و کاهن و راهب و... هم دیده نشده

سعادت و رفاه شهروندان و تربیت شهروندان خوشبخت و شادکام است.

بر این اساس، در رویکرد جدید، آن جامعه‌ای که حقوق طبیعی انسان‌ها - چه کودک و نوجوان و چه بزرگسال - را رعایت می‌کند و امکانات لازم برای خوشبختی و سعادت و آزادی همه انسان‌ها - چه کودک و چه بزرگسال - را فراهم می‌آورد، جامعه‌ای صحیح و پایدار است. ایجاد جامعه مدنی، منوط به قبول این امر است که فقط نهادهای مدنی و تشکل‌های کوچک صنعتی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی و... می‌توانند ضامن حفظ ارزش‌های باشند. به همین دلیل است که می‌بینیم پارلمان‌های کودکان و نوجوانان، شوراهای کودکان و نوجوانان و... برای دخالت مستقیم در قوانین و مقررات یک کشور تشکیل می‌شود. برای مثال در فلان کشور، کودکان و نوجوانان قانونی وضع می‌کنند که شرکت‌های سازنده اتوبوس را مجبور می‌کند فاصله‌های پله‌ها را کوتاه‌تر بگیرند تا کودکان و نوجوانان بتوانند به راحتی از آن‌ها بالا بروند یا پایین بیایند. در رویکرد جدید، تشکیل یک سازمان نظارتی با حضور چند کارشناس - حتی با فرض داشتن دانش کافی و صحت عمل کامل - برای نظارت بر کل جریان کتاب کودک و نوجوان، تضییع حقوق مهم شهروندی است و نیز نظارت چند کارشناس بر کتاب‌های درسی، برنامه آموزشی و...

د - امروزه در عرصه دین نیز چون تمامی عرصه‌ها، چند قرائت از آموزه‌های دینی وجود دارد. یکی قرائت سنتی است و دوم قرائت مدرن. براساس قرائت سنتی، بسیاری از رویکردهای مدرن مردود و باعث گمراهی است. اما در قرائت مدرن، اغلب رویکردهای جدید بر بستر دین و در جهت اهداف آن قرار دارد و نه تنها نافی آموزه‌های دین نیست، بلکه در اصل، عمل به آموزه‌های دینی است. امروز هر سه دین ابراهیمی که در مجموع نزدیک به نصف جمعیت جهان را زیر پوشش دارند، ظرفیت و توان بر تاقن رویکردهای جدید را

- هر چند با تفاوت‌های کم یا زیاد - از خود نشان داده‌اند.

۳

برای بررسی زیرساخت‌های اقتصادی و حقوقی دستگاه کتاب کودک و نوجوان، سعی می‌کنیم یک شکل هندسی قابل تصور ارائه دهیم. در یک رأس ناشران دولتی، مثل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، انتشارات مدرسه و تربیت، حوزه هنری و... قرار می‌گیرند. رأس دوم را ناشران خصوصی با سابقه و با نفوذ که هر چند از نظر توان اقتصادی و امکانات اداری قابل مقایسه با انتشارات دولتی نیستند، از نظر تعداد کتاب‌های چاپ شده در یک سال، عملاً قدرت رقابت با انتشارات دولتی را دارند، اشغال می‌کنند. رأس سوم به وسیله نظام توزیع، چه خصوصی و چه دولتی پر می‌شود. در رأس چهارم دولت - این بار با چهره واقعی و روشن خود - قرار می‌گیرد و این هرم با قاعده سه گوشه، بسیار نامتوازن و ناپایدار است. از این طرف دولت در قالب وزارت ارشاد، کانون پرورش فکری، انتشارات مدرسه و تربیت، حوزه هنری و... در کار کتاب دخالت می‌کند، از آن طرف ناظر و صادرکننده مجوز کتاب می‌شود. از این طرف دولت به شکل‌های مختلف خریدار کتاب است و از آن طرف بزرگ‌ترین شبکه‌های توزیع کتاب در اختیار دولت قرار دارد. از این طرف با دادن وام و توبه کاغذ، از نشر حمایت می‌کند، از آن طرف با برگزاری جشنواره‌های ریز و درشت، به جریان کتاب جهت می‌دهد. این شکل نامتوازن، نشان می‌دهد که امروز جایگاه دولت به طور کامل مخدوش و نامشخص و از طرف دیگر سایه آن به شدت سنگین و گسترده است. در چنین فضایی، یافتن مسیر حرکت و جست‌وجوی راه‌های خروج از این نظارت و دخالت‌های نفس‌گیر، بسیار مشکل و حتی گاه ناممکن می‌نماید. از یک طرف، بازار کتاب آن قدر نامطمئن و

همین نظارت، در عمل بر کار انتشاراتی‌های دولتی انجام نمی‌شود. کانون پرورش فکری، انتشارات مدرسه و... بیرون از این دایره نظارتی قرار می‌گیرند.

طبق روال قانونی جاری در کشور، صدور مجوز فعالیت‌های صنفی باید توسط سندیکا و سازمان‌های مدنی انجام بگیرد. برای مثال، سندیکای چلوکبابی‌ها مجوز فعالیت چلوکبابی‌ها را می‌دهد و سازمان نظام پزشکی و نظام مهندسی و کانون وکلا امتیاز تأسیس مطب و امضای نقشه ساختمان و وکالت را صادر می‌کند. این در حالی است که در مورد انتشاراتی‌ها دولت دخالت مستقیم دارد.

برای تشکیل انجمن‌های صنفی و تشکلهای مدنی نیز عملاً قانونی وجود ندارد و زیربنای حقوقی انجمن‌های جدیدالتاسیس، سست است.

راه‌های خروج از این شکل نامنظم و رفتن به سمت حقوقی کردن مجموعه این فعالیت‌ها نیز در شرایط امروز عملاً سخت و گاه غیرممکن می‌نماید. برای مثال، با توجه به قانون اساسی، هرگز دولت نمی‌تواند نظارت بر کتاب را به شکل قانون مصوب مجلس درآورد.

۴

در شرایط امروز، در یک سو مردم با مطالبات دموکراتیک خود، سازمان‌های بین‌المللی مثل یونیسف، تشکلهای مدنی مثل انجمن نویسندگان کودک و نوجوان و خیل عظیم نویسندگان که از فشارهای دولتی خسته شده‌اند، صف‌بسته‌اند و در سوی دیگر مجموعه‌ای از سازمان‌های دولتی و نیمه‌دولتی، با مستندات غیرقانونی، بر رفتارهای نظارتی پای می‌فشردند. حال، پرسش این است که چه باید کرد؟

تجربه پنج سال اخیر، تجربه‌ای گران‌قدر برای همه ملت ایران است. در این پنج سال، مردم ایران نشان دادند که دیگر حاضر به خیال‌بافی و

آشفته است که هیچ صاحب سرمایه‌ای را جذب نمی‌کند. از طرف دیگر، کاتال‌های چرخش پول و امکانات آن قدر تودرتو و ناپیداست که شجاعت تازه واردان را می‌فرساید. در این فضا، به طور طبیعی بسیاری - حتی برخی آزاداندیشان - به هراس می‌افتند که اگر حمایت دولتی از کتاب کودک و نوجوان برداشته شود، این جریان هنوز لاغر و کم سن، دچار سگته و ایست قلبی گردد.

شکل حقوقی دستگاه تولید کتاب کودک و نوجوان نیز شرایطی غیر از شکل اقتصادی و اجرایی آن ندارد. در این جا هم در یک رأس، انتشاراتی‌های دولتی قرار دارند که به لحاظ اداری، از قانون استخدام کشوری و به لحاظ سیاست‌گذاری، از قانون شرکتهای خصوصی پیروی می‌کنند. در رأس دیگر، انتشاراتی‌های خصوصی هستند که مجوز خود را از وزارت ارشاد می‌گیرند و براساس قوانین وزارت اقتصاد و با نظارت اداره اساکن نیروی انتظامی و وزارت اطلاعات فعالیت می‌کنند. در رأس سوم، تشکلهای مدنی تازه تأسیس شده قرار می‌گیرند که مجوز خود را از وزارت ارشاد می‌گیرند و به شکل یک دفتر فرهنگی به ثبت می‌رسند، اما در چارچوب سندیکایی و حزبی عمل می‌کنند و شرایط عضویت دارند و حق عضویت می‌گیرند. و باز در رأس چهارم، وزارت ارشاد قرار می‌گیرد که در عمل باید ناظر و کنترل‌کننده مجموعه این فعالیت‌ها باشد. اما در نگاه به مستندات قانونی این فعالیت، متوجه می‌شویم که مجموعه این فعالیت عظیم فاقد وجه حقوقی و قانونی است.

نظارت وزارت ارشاد بر جریان کتاب، با استناد به مصوبه‌ای انجام می‌شود که شورای عالی انقلاب فرهنگی آن را تصویب کرده است. از آنجا که مرجع تصویب قانون در کشور، طبق قانون اساسی، فقط مجلس نمایندگان منتخب مردم است و یک نهاد انتصابی حق چنین کاری را ندارد، زیربنای این استناد، سست می‌شود. از دیگر سو

حرکت‌های قهرمانانه و احساساتی نیستند و قبل از هر عملی، هزینه‌های آن را به دقت حساب می‌کنند. بخش‌هایی از دولت نیز در این پنج سال نشان داده است که تا آن جا که بتواند، حاضر به همکاری و همراهی برای تحقق مطالبات دموکراتیک مردم است. در این فضا، نظریه تازه‌ای شکل گرفته است. این نظریه، بر خلاف آن دو نظریه سنتی که مشوق همکاری یا عدم همکاری با دولت بودند، به ایجاد رابطه حقوقی و قانونی با دولت معتقد است. این رابطه حقوقی و قانونی با نقد سالم و منطقی و علمی عملکردهای دولت و بخش‌های وابسته به آن و پیشنهاد اصلاح رفتارهای موجود، با توجه به ظرفیت‌های قانونی و حقوقی، قانون اساسی یا خرده قانون‌های موجود، امکان برقراری پیدا می‌کند. عملکرد انجمن نویسندگان کودک و نوجوان در چهار سال گذشته، نمونه خوبی از تلاش برای خروج از شرایط حاضر است. این انجمن، ضمن پذیرفتن ریسک فعالیت براساس قوانین ناقص موجود، می‌کوشد رفتاری دموکراتیک و صنفی را تجربه کند. حاکمیت مطلق رأی، اجازه دادن به تمام گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی، عقیدتی، صنفی برای فعالیت‌های درون سازمانی و تقسیم قدرت بین همه گرایش‌ها، نقد عملکرد دولت به صورت علمی و قانونی، گفت‌وگو با مدیران دولتی و سازمان‌های وابسته به دولت، استفاده از امکانات موجود برای بررسی شرایط موجود و... تجربه‌ای گران‌بهاست که برای تمام، ایرانی‌ها تازگی و جذابیت دارد.

به اعتقاد من، به عنوان صاحب قلمی که از یک طرف، خود را مجاز به نقد عملکرد روشنفکران سنتی می‌داند و از طرف دیگر، متعلق به نسلی است که از دل انقلاب سال ۵۷ برآمده، ولی فعالیت خود را از سال‌های نخست دهه هفتاد آغاز کرده و سنگینی نظارت دولتی رابه تمامی حس کرده است، شرایط قابل قبول و قابل اجرایی که می‌تواند با حمایت قانون در کشور جاری شود، باید به این

شکل باشد:

۱- اصلاح زیرساخت قانونی تشکل‌های صنفی - مدنی نویسندگان و ناشران کتاب‌های کودک و نوجوان: به صورت تصویب قانونی برای تشکیل انجمن‌های صنفی.

۲- حذف کامل نظارت دولت بر کتاب کودک و نوجوان و سپردن آن به پدران و مادران و معلمان و کارشناسان و صاحب‌قلمان و اندیشمندان و تصویب قانونی برای تشکیل دادگاه تخصصی رسیدگی به شکایات مربوط به کتاب و امور مالی و حقوقی نویسندگان.

۳- حذف حمایت‌های موجود دولتی، چه به صورت تخصیص سهمیه کاغذ و فیلم و زینگ و چه به شکل دادن وام‌های نظارت شده از طرف وزارت ارشاد و در مقابل، هدایت بودجه‌های فرهنگی به طرف تاسیس و تجهیز کتابخانه‌های مدارس، روستاها، محلات و خرید بدون قید و شرط کتاب برای این کتابخانه‌ها.

در توضیح این ماده، باید عرض کنم که با توجه به تعداد شهرها و روستاها و تعداد کتابخانه‌های موجود و نیز کتابخانه‌هایی که می‌تواند تاسیس شود، در یک قلم اگر دولت تمام بودجه‌های فرهنگی و حمایتی خود را فقط صرف خرید کتاب بکند، از هر عنوان کتاب بیش از چند هزار جلد خریداری می‌شود که این عمل، نه تنها باعث رشد شمارگان کتاب‌ها و نیز رشد نرخ مطالعه در کشور می‌شود، بلکه صنعت نشر را به لحاظ اقتصادی بسیار قدرتمند می‌کند.

در صورت تحقق این شرایط، همه کتاب‌های نوشته شده امکان چاپ و انتشار پیدا می‌کنند و نظارت از حوزه خصوصی و دولتی خارج می‌شود و هر کتاب عملاً هفتاد میلیون ممیز و کارشناس پیدا می‌کند. همچنین، صنعت نشر به آن استقلال اقتصادی و فرهنگی ایده‌آل می‌رسد و سرانجام، این مردم ایران خواهند بود که شمارگان هر کتاب را تعیین خواهند کرد.